



The Convergence of Sunnī Doctrines in the Interpretation of Shī‘ah Jurisprudential Narrations

Reza Poursaddiqi ¹ ; MohammadReza Mahmudkhah ²

1. Director of the Principles Department of the Fiqh Center of the Holy Imams. PhD in Fiqh and Fundamentals of Law in University of Qom. Iran. (Corresponding Author).

rezapoursaddiqi@gmail.com; <https://orcid.org/0000-0002-3347-6019>

2. Scholar at the Imams' Jurisprudential Center Qom.

Article Info

ABSTRACT

Article Type:

Research Article

Article History:

Received 30

November 2024

Received in

revised form 30

December 2024

Accepted 01 February

2025

Keywords:

Imāmī Jurisprudence,

Independence of

Imāmī Jurisprudence,

Marginalization Thesis,

Sunnī Jurisprudence

Rational evidence consistently influences the semantic interpretation of textual sources. Consequently, an awareness of the historical context in which *ḥadīth* were issued, as well as the prevailing social conditions, can provide critical insight for accurately understanding narrations. Some scholars, emphasizing the role of transmission contexts, argue that Sunnī jurisprudential doctrines influenced the formation of Imāmī narrations, thereby framing Imāmī jurisprudence as a derivative commentary on Sunnī jurisprudence. Conversely, others entirely reject the notion that Sunnī thought shaped the interpretation of Shī‘ah traditions.

This study employs an analytical-critical methodology, examining textual sources and expert opinions to demonstrate that neither of these two positions is entirely defensible. Historical evidence, along with the practical approaches of jurists throughout Islamic legal history—reflecting their established intellectual traditions—suggests that recourse to Sunnī jurisprudence is necessary only in cases where an Imāmī narration is ambiguous or excessively concise, and where such reference may resolve interpretive difficulties. However, when a narra

Cite this article:

Poursaddiqi. R. & Mahmoudkhah. M (2025). “The Convergence of Sunnī Doctrines in the Interpretation of Shī‘ah Jurisprudential Narrations”. *Journal of Islamic Law and Jurisprudence*; 38(1); 7-34.



© The Author(s).

Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e-Razavi Branch. DOI: <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.70397.2909>

tion possesses an independent and coherent apparent meaning (*zāhir*), external reference becomes unnecessary. This perspective is grounded in the principle recognized by rational thinkers (*'uqalā'*) that the mere possibility of an alternative interpretation does not invalidate the *prima facie* meaning of a text.

بررسی قرینیت آراء عامه در فهم روایات فقهی اهل بیت^{علیهم السلام}^۱

رضا پور صدقی^۱  : محمدرضا محمود خواه^۲

۱. مدیر گروه اصول مرکز فقهی ائمه اطهار^{علیهم السلام}، و دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم، ایران.

رایانامه: <https://orcid.org/0000-0002-3347-6019>; rezapoorsedghi@gmail.com

۲. دانش پژوه مرکز فقهی ائمه اطهار^{علیهم السلام} قم، ایران. mr.mahmudkhah@gmail.com



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۳

چکیده

قرائن لَبَّیه همواره در شکل گیری ظهور کلمات مؤثر هستند؛ بر این اساس، آگاهی از فضای صدور و جوّ حاکم بر جامعه می تواند به عنوان قرینه ای برای فهم صحیح روایات مورد استفاده قرار گیرد. برخی با توجه به تأثیر فضای صدور، آراء فقهی اهل سنت را در ظهور روایات امامیه مؤثر دانسته و بر همین مبنا، فقه امامیه را حاشیه ای بر فقه اهل سنت تلقی کرده اند. در مقابل، برخی دیگر هرگونه تأثیر آراء اهل سنت در فهم روایات را مردود می دانند. تحقیق حاضر که با بررسی منابع مکتوب و اخذ دیدگاه های صاحب نظران، به روش تحلیلی - انتقادی سامان یافته و نشان می دهد که هیچ یک از دو دیدگاه یادشده به طور کامل قابل دفاع نیست. ادله موجود و نیز سیره عملی فقها در طول تاریخ فقه کاشف از ارتکاز عقلایی

بررسی قرینیت آراء
عامه در فهم روایات
فقهی اهل بیت^{علیهم السلام}

پور صدقی. رضا و محمود خواه، محمدرضا (۱۴۰۴). «بررسی قرینیت آراء عامه در فهم روایات فقهی اهل بیت^{علیهم السلام}». جستارهای فقهی و اصولی. ۱۱: ۳۸ (۱). صص: ۷-۳۴.



 <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.70397.2909>

ناشر: مرکز تخصصی آخوند خراسانی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی. © نویسندگان

ایشان حاکی از آن است که مراجعه به فقه اهل سنت خارج از فرض تعارض روایات، تنها در مواردی ضرورت دارد که روایت دارای ابهام یا اجمال باشد و با این احتمال که رجوع به فقه اهل سنت موجب رفع ابهام شود؛ اما در مواردی که روایت، ظهوری مستقل و متناسب دارد، نیازی به چنین مراجعه‌ای نیست.

این دیدگاه مبتنی بر این است که در نزد عقلا، احتمال وجود قرینه منفصل، مانع اعتبار ظهور نیست.

کلیدواژه‌ها: فقه امامیه، استقلال فقه امامیه، حاشیه بودن فقه امامیه، فقه اهل تسنن، فقه عامه.

مقدمه

فقه، دانشی است که به‌طور مستقیم با آیات و روایات به‌عنوان منابع اصلی استنباط گره خورده است؛ از این رو، هر آنچه به‌عنوان قرینه‌ای در فهم صحیح آیات و روایات نقش آفرین باشد، برای فقیه اهمیت فراوانی دارد. هر مسئله فقهی، متناسب با ماهیت خود، نیازمند گونه‌های مختلفی از مطالعات و کاوش‌های تاریخی است که باید در فرآیند استنباط مورد توجه قرار گیرد.

حوادث تاریخی که آیات و روایات در بستر آن‌ها صادر شده‌اند - مانند شأن نزول آیات - می‌توانند در فهم دقیق‌تر متن مؤثر باشند. بدیهی است که استنباط فقهی که از فضای تاریخی و شأن صدور روایات آگاه باشد، با استنباط فقهی که از این اطلاعات بی‌بهره است، در مواردی تفاوت خواهد داشت.

جوّ سیاسی حاکم و فضای اختناق در دوران ائمه معصومین علیهم‌السلام در موارد قابل توجهی منجر به صدور روایات تقیه‌ای شده است؛ امری که به‌روشنی نشان‌دهنده تأثیر شرایط زمانی بر محتوای روایات صادره از معصومین علیهم‌السلام است.

علاوه بر روایات تقیه‌ای، روایات غیر تقیه‌ای نیز ممکن است تحت تأثیر شرایط سیاسی یا اجتماعی یا در پاسخ به پرسش‌ها و شبهاتی صادر شده باشند که برخاسته از آراء فقهی اهل سنت بودند. بر همین اساس، برخی از فقها در فرآیند استنباط، آراء فقهی اهل سنت را به‌عنوان یکی از قرائن مؤثر در فهم روایات مورد توجه قرار می‌دهند.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸

۱۴۰۴

۱۰

دوران زندگی ائمه علیهم السلام هم‌زمان با حکومت خلفای اهل سنت بود و طبیعی است که آراء فقهای اهل سنت در فضای عمومی جامعه رواج داشته باشد. از سوی دیگر، فقه امامیه در محیطی بسته و منزوی شکل نگرفت، بلکه در دل جامعه‌ای گسترده با حضور مذاهب و فرق مختلف اسلامی و در تعامل با جریان‌های اجتماعی و علمی متنوع پدید آمد.

با توجه به این وضعیت، نزد برخی چنین انگاره‌ای شکل گرفته است که رجوع به دیدگاه‌های فقهای اهل سنت - به‌ویژه آن دسته که هم‌عصر با ائمه علیهم السلام بوده‌اند - یکی از ضرورت‌های انکارناپذیر در فرآیند استنباط احکام شرعی به‌شمار می‌رود. از جمله فقهای معاصر، مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمته الله علیه در شیوه استنباط خود توجه ویژه‌ای به بررسی آراء عامه داشتند. از ایشان نقل شده است: «روایات شیعه به‌منزله حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت است» (احمدی و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ۲۴۶).

بدیهی است که محل بحث و اختلاف در این زمینه، ناظر به روایات غیر تقیه‌ای است؛ چراکه وجود روایات تقیه‌ای امری قطعی است؛ بنابراین در تعارض روایات، یکی از مرجحات معتبر، مخالفت با نظر عامه است. این مطلب بر پایه روایاتی همچون «الرشد فی خلافهم» (کلینی، ۱۳۸۷، ۱۳/۱) و «مقبوله عمر بن حنظله» (کلینی، ۱۳۸۷، ۱۷۱/۱) مورد توجه قرار گرفته و به‌عنوان مرجح جهتی شناخته شده است.

۱۱

با وجود اهمیت این مسئله، تاکنون تحقیق کافی و متناسبی در این زمینه صورت نگرفته است. تنها دو مقاله با عناوین «تأثیر آگاهی از فضای صدور در اجتهاد» نوشته آقای سعید ضیایی فرو «نقش و تأثیر آگاهی از شأن صدور روایات در استنباط حکم شرعی» به قلم آقای ابوالمحسن مجتهد سلیمانی به این موضوعات نزدیک شده‌اند؛ با این حال، همان‌طور که از عناوین این دو مقاله پیداست، محور بحث آن‌ها با موضوع پژوهش حاضر متفاوت است.

همچنین پایان‌نامه‌ای با عنوان «نقش احادیث و آراء اهل سنت در فهم روایات فقهای اهل بیت علیهم السلام با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله بروجردی» نوشته آقای سید محمدحسن حکیم، در پی اثبات تأثیر آراء عامه بر فهم روایات است.

با آنکه این مسئله یکی از موضوعات مهم و بنیادین در روش‌شناسی استنباط

احکام شرعی به شمار می‌رود و هرچند در کلمات برخی فقها اشاراتی به آن شده است؛ اما تاکنون در هیچ‌یک از آثار به صورت مبسوط و با ادله تفصیلی مورد واکاوی و مذاقه قرار نگرفته است (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۰، ۱۴۵).

تحقیق حاضر، این مسئله را از دو جهت مورد بررسی قرار داده است: از یک سو با تکیه بر قواعد علم اصول و از سوی دیگر با استناد به ارتکاز محدثین و فقها در طول تاریخ فقه. در پرتو این بررسی، ادبیات جدیدی در این زمینه شکل گرفته و راه میانه‌ای ارائه می‌شود که مبتنی بر اصول محکم و قواعد استنباطی است.

بی‌تردید، چنین مسئله‌ای که از موضوعات بنیادین در حوزه استنباط احکام شرعی به شمار می‌رود، با یک تحقیق به سرانجام نهایی نخواهد رسید؛ با این حال، پژوهش پیش‌رو افقی نو گشوده و به فضل الهی، می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری مباحث اصولی گسترده و دقیق‌تری در این حوزه باشد.

پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و با رویکردی تحلیلی - انتقادی، این مسئله را مورد بررسی قرار داده و نشان می‌دهد که در کنار دو دیدگاه موجود - یکی دیدگاه آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه که بر تأثیر آراء عامه در فهم روایات تأکید دارد و دیگری دیدگاهی که به‌طور کلی این تأثیر را منکر است - می‌توان راه سومی مبتنی بر جمع بین واقع‌بینی تاریخی و اصول استنباطی ارائه کرد.

در ادامه، ابتدا به بررسی فضای صدور روایات خواهیم پرداخت، سپس آراء و دیدگاه‌های موجود را مرور کرده و در نهایت به نقد و تحلیل ادله هر یک از این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

۱. فضای صدور روایات

برای پیگیری دقیق این بحث، لازم است نمایی کلی از وضعیت و فضای صدور روایات ارائه شود تا تأثیر یا عدم تأثیر آراء اهل سنت بر ظهور و فهم روایات روشن گردد.

می‌توان گفت که بیشترین روایات فقهی از دو امام بزرگوار، امام محمد باقر علیه‌السلام و امام جعفر صادق علیه‌السلام صادر شده است. از ابتدای قرن دوم هجری، گرایش به

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
۱۴۰۴

۱۲

اجتهاد به معنای رأی‌گرایی و تکیه بر نظر شخصی، به‌ویژه در کوفه، رواج یافت و در دوران ابوحنیفه به اوج خود رسید. ابوحنیفه بسیاری از احادیث رایج در میان اهل سنت را معتبر نمی‌دانست و در مقابل، بیشتر بر قیاس، استحسان و برداشت‌های شخصی خود تکیه می‌کرد.

در برابر جریان اصحاب رأی، گروهی با عنوان اصحاب حدیث قرار داشتند که از اجتهاد به معنای رأی‌ورزی، دوری می‌کردند و بر استناد به نصوص و روایات تأکید داشتند. فقر حدیثی در میان آنان که ریشه در منع تدوین حدیث در دوره خلافت عمر بن خطاب داشت، سبب شد که در استنباط احکام، به اقوال صحابه، تابعان و حتی سیره پیشینیان تمسک جویند.

از جمله فقهای اثرگذار این جریان، زهری و مالک بن انس بودند که بر اساس سنت بومی مدینه فتوا می‌دادند. افزون بر آنان، فقهای همچون سفیان ثوری، اوزاعی، ابن شبرمه و ابن ابی‌لیلی نیز از شخصیت‌های برجسته اهل سنت در آن دوران به شمار می‌رفتند که نقش مهمی در رونق مباحث فقهی ایفا کردند.

در این میان، با تلاش‌های گسترده امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام فقه شیعه رشد یافت و به مرحله‌ای از بلوغ و استقلال رسید که حتی برخی از فقهای اهل سنت همچون ابوحنیفه و شریک قاضی کوفه، برای بهره‌مندی از معارف اهل بیت علیهم السلام، به روایانی چون محمد بن مسلم مراجعه می‌کردند (طباطبایی، ۱۴۰۰، ۸۲).

استاد مبلغی می‌نویسد: فقه در قرن دوم و سوم هجری، بازار داغی داشت و اصحاب ائمه نیز در فضای جامعه، در معرض آرا و افکار گوناگون قرار می‌گرفتند. در این میان، امامان علیهم السلام نقش‌هایی چون تأیید (تقریر)، رد یا پذیرش آرا، هدایت فکری، پاسخ‌گویی به ابهام‌ها و شبهات و نیز تصحیح خطاهای احتمالی و عملی اصحاب را ایفا می‌کردند. بخشی از روایات شیعه ناظر به دیدگاه‌های اهل سنت است؛ چرا که برخی از اصحاب ائمه، در حلقه‌های درسی اهل سنت نیز حضور یافته و مسائل را فرا می‌گرفتند؛ سپس آن‌ها را به مدرسه اهل بیت علیهم السلام منتقل کرده و به صورت سؤال مطرح می‌کردند (مبلغی، ۱۳۹۸، ۲۹۷).

از سوی دیگر، در این دوره، روایاتی با ملاحظه تقیه صادر شده‌اند. نگرانی از

به خطر افتادن جان امامان و اصحاب، علت اصلی صدور این گونه روایات بوده است (شبیری زنجان، ۱۴۰۹ق، ۱۱۹۵/۴). با توجه به فضای یادشده، تأثیر اجمالی آرا و دیدگاه‌های اهل سنت در برخی از روایات شیعه مشهود است؛ اما میزان این تأثیر در روش استنباط و همچنین گستره تبع لازم در این زمینه، نیازمند بررسی اصولی و روشمند است.

۲. دیدگاه‌ها پیرامون قرینیت آراء عامه

در این مسئله، سه نظریه شکل گرفته است که هر یک بر پایه دلایل خاصی استوار است.

۲/۱. دیدگاه اول: تأثیر حداکثری آراء عامه و حاشیه بودن فقه امامیه بر آن

دیدگاه نخست، یعنی تأثیر حداکثری آراء عامه و در حاشیه قرار گرفتن فقه امامیه، بیش‌تر به مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه نسبت داده می‌شود تا جایی که وی به‌عنوان مبدع این نظریه شناخته شده است. بر اساس این دیدگاه، تأثیر فقه اهل سنت بر فقه امامیه به گونه‌ای است که گویی فقه اهل سنت، اصل و فقه امامیه، فرعی بر آن به شمار می‌آید. تعابیری که از سوی طرفداران این نظریه مطرح می‌شود، حاکی از «حاشیه‌ای بودن فقه امامیه» و «تعلیق بودن آن بر فقه اهل سنت» است (احمدی و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ۲۴۶).

مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی، از شاگردان برجسته آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه، درباره شیوه اجتهادی استاد خود چنین می‌نویسد:

«ویژگی مهم ایشان در فقه شیوه استنباطی بود که به کار می‌بست. تا قبل از آیت‌الله بروجردی اجتهاد و استنباط به همان روش‌های معمولی پیش می‌رفت؛ ولی ایشان تحولی در شیوه اجتهاد و استنباط به وجود آورد. آن مرحوم افزون بر اینکه به رجال و اسناد اهمیت می‌داد، تشخیص جو صدور حدیث را نیز بسیار مهم می‌دانست و معتقد بود احادیث ما شأن نزول دارند و در محیطی صادر شده‌اند که اقوال و نظریات فقیهان بزرگ اهل سنت حاکم بوده است. ناظر به این فتاوا اهل بیت علیهم‌السلام سخن گفته‌اند. سخنان آنان یا در رد و یا در اثبات نظریه‌ای است؛ بنابراین باید جو مسئله

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
۱۴۰۴

۱۴

فقهی را به دست آورد تا فهمید که مقصود از روایت چیست» (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۰، ۱۴۵).

آیت الله شبیری زنجانی نیز تأثیر آراء عامه در فهم روایات فقهی را در حد حداکثری ارزیابی می‌کند. به نظر ایشان، فقه شیعه در بسیاری از موارد، به منزله تعلیقه و حاشیه‌ای بر فقه عامه است. ایشان برای این دیدگاه، آثاری فقهی و اصولی برمی‌شمارند و در این باره می‌فرمایند:

«چون احادیث ما حاشیه بر فقه عامه است در مواردی که متن تعلیقه‌ای نخورده باشد، به منزله امضاء و تأیید آن است. نکته دیگر در مورد فهم روایات است؛ چرا که روایات ما به منزله حاشیه است و تا متن فهمیده نشود درک درستی از حاشیه نخواهد شد» (شبیری زنجانی، ۱۳۹۸، ۳۹/۱۴).

آیت الله سیستانی در این مورد می‌فرماید:

«آراء عامه را به جهت تأثیرگذاری عظیم آن در فهم روایات صادره از معصومین علیهم‌السلام مورد دقت قرار می‌دهیم؛ چرا که روایات ائمه علیهم‌السلام ناظر به فقه و آراء عامه است، یعنی باید جو فقهی عام در آن زمان یعنی عصر معصومین علیهم‌السلام را مورد مطالعه قرار دهیم؛ چرا که روایات هیمنه بر آن آراء دارند. به این معنی که نظر ائمه علیهم‌السلام به همان محور بحثی است که آراء مذاهب دیگر به آن تعلق گرفته است» (سیستانی، ۱۴۴۰ق، ۹۱).

ایشان همچنین تأکید دارند که:

«نظر امام علیه‌السلام همانند نظر دیگر فقیهان اشاره به همان مسائلی دارد که در آن زمان جریان داشت. به همین جهت مطالعه آراء مذهبی آن زمان در اغلب مسائل بر ما لازم است تا مقصود واقعی بیان امام علیه‌السلام را بفهمیم» (سیستانی، ۱۴۴۰ق، ۹۱).

حضرت آیت الله مددی نیز درباره تأثیر آراء عامه در فقه شیعه بیان می‌کنند که این تأثیر بیشتر از آن چیزی است که آیت الله بروجردی مطرح کرده‌اند؛ زیرا محیط علمی آن زمان، واحد و مشترک بود. ایشان می‌فرمایند:

«در خیلی از فروع، فتاوی اهل سنت به خصوص فقه مدینه مؤثر است؛ چرا که امام علیه‌السلام و مالک در مدینه زندگی می‌کردند و فقه کوفه نیز چون شیعیان زیادی در

آنجا سکونت داشته‌اند و فهم این‌ها بسیار مهم و تأثیرگذار است و به این علم‌ها باید احاطه پیدا کرد» (مددی، ۱۳۹۵). (<https://www.ostadmadadi.ir/persian/article>)

۲/۱/۱. دلیل دیدگاه اول: قرینیت ارتکازات در فهم روایات

ارتکازات موجود در اذهان، به عنوان قرینه لفظی، در استظهار کلام نقش مؤثری ایفا می‌کند. با توجه به اینکه در دوران اهل بیت علیهم‌السلام حاکمیت ظاهری در دست عامه بود و فتاوی فقهای عامه در جامعه ترویج می‌شد، احکامی که در میان مردم رایج بودند، عمدتاً آراء عامه به شمار می‌آمدند. شیعیان نیز تحت تأثیر فضای عمومی و احکام رایج در جامعه قرار داشتند و پرسش‌هایی که برای آنان مطرح می‌شد، عمدتاً ناشی از شرایط و اوضاع حاکم بر آن زمان بود.

از سوی دیگر، اهل بیت علیهم‌السلام هیچ‌گاه شیعیان را از اهل سنت جدا نکرده و همواره ایشان را به برخورد مناسب و دوستانه با آنان سفارش می‌کردند (ر.ک. حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۶/۱۲). این همزیستی و رفت‌وآمد میان شیعیان و اهل سنت باعث آشنایی ذهن شیعیان با باورها و نظرات فقهی آنان می‌شد و در نتیجه، این تعامل موجب شکل‌گیری ارتکازات ذهنی در میان شیعیان می‌گردید.

ارتباط شیعیان با اهل سنت به‌طور طبیعی ارتکازات ذهنی نسبت به مسائل فقهی را در میان شیعیان آن زمان شکل داده است و بر اساس این ارتکازات، پرسش‌هایی از اهل بیت علیهم‌السلام مطرح شده و پاسخ‌های امامان نیز مطابق با همان ارتکازات صادر گردیده است؛ زیرا گوینده (معصوم) همواره ارتکازات مخاطب را در کلام خود مدنظر قرار می‌دهد و با توجه به فهم او سخن می‌گوید؛ بنابراین، آراء عامه می‌توانند به‌مثابه قرینه لفظی در کلمات معصومین علیهم‌السلام محسوب شوند. از سوی دیگر، سکوت معصومین علیهم‌السلام نسبت به حکم جاری در بین مردم و شیعیان که به‌ناچار آن را عمل می‌کردند، دلالت بر تأیید همان نظر فقهی دارد.

بیان‌هایی فنی و اصولی برای توجیه نکته فوق قابل ارائه است:

۱. اعتبار اطلاق در روایات به صورت خاص و ظهور آن به صورت عام، منوط به لحاظ قرائن است؛ بدون توجه به قرائن، اطلاق و ظهور فاقد اعتبار خواهد بود؛ به عبارت

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
۱۴۰۴

۱۶

دیگر، اطلاق بدون در نظر گرفتن مواردی که قابلیت قرینه شدن را دارند، معتبر نخواهد بود و فقه اهل سنت صلاحیت لازم برای قرینه بودن در ظهور روایات را داراست. ۲. احتمال انصراف، ظهور را مخدوش می کند و از آنجا که ممکن است روایات منصرف به مقاصد و مرادات اهل سنت باشند؛ لذا بدون رفع این احتمال، نمی توان ظهور روایات را محقق دانست.

۲/۱/۲. نقد دلیل دیدگاه اول

تأثیر فضای حاکم بر جامعه در ظهور روایات قابل انکار نیست و تردیدی نیست که برخی از سؤالات مطرح شده از ائمه معصومین علیهم السلام در اثر جو حاکم بر جامعه شکل گرفته اند؛ اما آنچه در این مسئله اهمیت دارد، میزان تأثیرگذاری چنین جوی بر اعتبار ظهور روایات است. در مقابل، نمی توان انکار کرد که در بسیاری از روایات، مراد سائل و پاسخ حضرت به روشنی قابل فهم است و بدون وجود شبهه ای خاص، عبارت حضرت در معنای مشخصی ظاهر می شود. سؤال این است که آیا قرینیت فقه اهل سنت بر روایات به حدی است که بتواند ظاهر روشن و بدون ابهام این روایات را از درجه اعتبار ساقط کند؟

بررسی قرینیت آراء
عامه در فهم روایات
فقهی اهل بیت علیهم السلام

باید پذیرفت که در نزد عقلاء، جو حاکم بر جامعه موجب سلب اعتبار ظهورات نمی شود؛ زیرا معصومین علیهم السلام با توجه به سیره و روش عقلاء با مخاطبان خود سخن گفته اند؛ بنابراین، چنین ظهوراتی قابل اعتماد و معتبر است. شاهد این مدعا آن است که ظهور گزاره های مختلف تاریخی، علمی و غیره که در جوامع و تمدن های گذشته مورد مطالعه قرار می گیرند، اخذ می شود، بدون اینکه ریز جزئیات مسائل و فضای حاکم آن زمان به طور دقیق مشخص باشد و هیچ کس در اعتبار ظهورات متعارف به دست آمده از چنین متونی تردید نمی کند.

آیا اشعاری که معنای روشنی دارند، صرفاً به این دلیل که ممکن است در آن زمان نکته ای مؤثر در ظهور وجود داشته باشد، نامعتبر شمرده می شوند؟ آیا متنی مانند وصیت نامه یا سند ملکی که از زمان های دور باقی مانده و دارای ظهور روشنی است، به صرف عدم آگاهی از جو حاکم بر آن زمان نادیده گرفته می شود؟

روایتی که راوی در آن از دیده شدن نجاست بر لباس در وسط نماز سؤال کرده است و حضرت به صورت صریح فرموده‌اند که اگر نجاست خشک باشد، نماز باید اعاده شود؛ روایتی که هم سؤال آن روشن است و هم پاسخ حضرت، آیا اعتبار چنین ظهور روشنی مرهون فهم فقه اهل سنت است؟ پاسخ روشن است و تاکنون هیچ فقهی در اعتبار چنین ظهوراتی تردید نکرده است.

آیا فقهی فهم روایت زراره در استصحاب (کلینی، ۱۳۸۷، ۲۶۰/۶) که محل تأمل و نظر فقها و متن آن بسیار دقیق مورد بررسی قرار گرفته است، صرفاً به خاطر احتمال قرینه بودن آراء اهل سنت، منوط به درک آراء آنان در آن مسئله دانسته است؟ به عبارت دیگر، حتی در روایاتی که ظهور آنها محل تأمل و اختلاف است نیز رجوع به فقه اهل سنت به عنوان قرینه برای ظهور محسوب نمی‌شود. این روش فقهایی است که متن‌شناسی و ظهوریابی آنان مبتنی بر سیره و ارتکازات عقلایی است و روش آنها به خوبی کاشف از این سیره و ارتکاز عقلایی است.

بدون شک، اگر چنین سیره‌ای رد شود، نه تنها روایات بلکه ظهور آیات، همچنین تمام گزاره‌های مربوط به قرون گذشته، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و هر متنی که احتمال وجود قرینه منفصل در آن باشد، از اعتبار ساقط خواهند شد. عدم وجود راهی برای کشف قرائن منفصل نمی‌تواند دلیل موجهی برای حجیت بخشی به ظهورات باشد؛ زیرا طبق این ادعا، چنین ظهوراتی در حکم کلام مجمل خواهند بود. عدم عقلایی بودن چنین ادعایی روشن و بی‌نیاز از هرگونه دلیل بر رد آن است.

از نظر عقلایی، بی اعتبار کردن ظهور روایات به آسانی ممکن نیست و نیازمند وجود قرینه‌ای روشن و قابل توجه است. بر این اساس تا زمانی که کلام دارای قرائن متصل و خاصی نباشد و یا نکته‌ای ویژه در ذهن مخاطب - مانند تناسب حکم و موضوع یا دأب خاص گوینده - ابهامی ایجاد نکند که شنونده را مجبور به جستجو در قرائن منفصل برای رفع ابهام سازد، ظهور به دست آمده حجت و معتبر است؛ بنابراین، وجود جو خاص در میان مردم، صلاحیت قرینه بودن برای تخریب ظهور روایات را ندارد؛ به عبارتی، فقه مخالفین که ظاهراً در ظهور تأثیرگذار است، به گونه‌ای نیست که بدون آن، اعتبار ظهور منتفی گردد.

بین تأثیرگذاری فی الجمله جو حاکم بر ارتکازات و شکل گیری سؤالات و همچنین اعتبار ظهور که نشان دهنده نوعی فهم عقلایی از مراد گوینده است، تفاوت اساسی وجود دارد. تنها در مواردی جو حاکم مخرب خواهد بود که بدانیم گروهی عمداً بنای سخن گفتن به صورت رمزگونه را دارند و الفاظ را برای معانی ویژه‌ای به کار می‌برند که فقط خود قادر به فهم آن هستند؛ در این صورت، ظهور کلمات آن گروه برای دیگران اعتبار نخواهد داشت.

بیان فنی اول که در استدلال فوق مطرح شد، در واقع همان استدلالی است که مرحوم شیخ در توجیه کلام میرزای قمی درباره اختصاص آیات به مقصودین به افهام آورده‌اند؛ مبنی بر اینکه اعتبار ظهور مشروط به فحص کافی از قرائن است و در صورتی که چنین فحصی انجام نشود، ظهور معتبر نخواهد بود (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۱/۱۶۴). در بحث ما، لزوم فحص از قرائن به معنای لزوم مراجعه به فقه اهل سنت تلقی شده است. پاسخ به اشکال فوق این است که بدون شک عقلاء ظهورات عرفی به دست آمده از سیاق روایت را معتبر می‌دانند و صرف احتمال وجود نکته‌ای مخفی میان گوینده و شنونده که ممکن است ظاهر عبارت را تغییر دهد، موجب سلب اعتبار ظهور نیست. همان گونه که مرحوم شیخ در رد این استدلال می‌نویسد: مراد نگارنده نامه‌ای که میان دو نفر نوشته شده است برای شخص ثالث نیز معتبر خواهد بود، به این معنا که صرف احتمال وجود قرینه‌ای میان آن دو، ظهور را از اعتبار ساقط نمی‌کند (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۱/۱۶۴).

در ادامه تصریح می‌کند که علما نیز میان احکام جزئی مانند وصایا که به شخص معین نوشته شده‌اند و احکام کلی مانند روایات صادره از معصومین علیهم‌السلام تفاوت قائل نشده و به ظهورات عمل می‌کنند و صرف احتمال وجود قرینه خاص میان متکلم و مخاطب، آنان را از اعتبار ساقط نمی‌سازد؛ چرا که در همه این موارد، گوینده در صدد تفهیم مخاطب است (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۱/۱۶۴-۱۶۵).

بیان فنی و اصولی در پاسخ به استدلال فوق این است که اطلاق و ظهور با وجود احتمال قرینه صارفه منفصل، ساقط نمی‌شود و اصل بر اطلاق و اصل بر ظهور، چنین احتمالاتی را رفع می‌کند.

اما پاسخ به بیان فنی دوم از مباحث گذشته روشن گردید که در استدلال مذکور مطرح شد و مبنی بر مخرب بودن احتمال انصراف نسبت به ظهور و لزوم فحص از فقه اهل سنت برای عمل به ظهورات روایات است؛ زیرا تفاوت واضحی وجود دارد، بین مواردی که مخاطب کلام در ابهام و تردید ناشی از احتمال انصراف، غرق است با مواردی که ظهور روایت برای مخاطب روشن است و صرفاً احتمال وجود ارتکازی میان گوینده و مخاطب که ممکن است ظهور را تغییر داده باشد.

علاوه بر پاسخ علمی مذکور، جو حاکم بر شیعیان و شدت اختلاف و مخالفت قواعد دینی بین امامیه و اهل تسنن نیز مؤید این مطلب است؛ زیرا شیعیان کاملاً آگاه بودند که خود دارای عقاید و فقهی متفاوت هستند؛ فقه و عقایدی که منشأ آن گفتار و کردار پاک خاندان رسول خدا ﷺ بوده و با مصائب فراوان به آنان منتقل شده است؛ بنابراین، شیعیان بیش از آنکه تحت تأثیر آموزه‌های ناشی از قیاس و استحسانات باشند، متأثر از آموزه‌های اهل بیت ﷺ بوده و همان را به عنوان قرینه‌ای برای فهم درست روایات می‌دانستند. آن‌ها در این زمینه چنان مهارت یافته بودند که روایات تقیه‌ای را به راحتی شناسایی می‌کردند.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
۱۴۰۴

۲۰

علاوه بر نکته مذکور، چگونه قابل قبول است که فهم روایات ما منوط به قرائنی خاص از جو حاکم بر مدینه باشد، درحالی که اصحاب بدون اشاره به این قرائن خاص، آن روایات را در اختیار شیعیان سایر بلاد قرار داده‌اند که اغلب در جو متفاوتی بوده‌اند؟ همچنین، چرا در زیر روایات توضیحی داده نشده است که هم شیعیان زمان خود و هم آیندگان را از اشتباه احتمالی برهاند؟ بدون تردید، شیعیان بلاد دیگر نیز به آن روایات عمل می‌کردند، بدون آنکه لازم بدانند به دنبال قرائن منفصل، مانند نظرات اهل تسنن، باشند.

استدلال‌های فوق مؤید این است که مخالفت با اهل تسنن، به عنوان راهکاری برای تشخیص روایت معتبر در فرض تعارض، کاربرد دارد؛ اما هیچ‌گاه معصومین ﷺ فهم آراء اهل تسنن را به عنوان قرینه‌ای لازم در فهم کلمات خود مطرح نکرده‌اند. بر همین اساس، فقها در فرض تعارض، از مخالفت با عامه به عنوان یکی از معیارهای ترجیح استفاده می‌کنند یا در مواردی که روایت اجمال دارد و روایات و فقه امامیه

قادر به رفع ابهام نیست، به آراء حوزه رقیب مراجعه می نمایند؛ نه اینکه فهم هر مسئله‌ای را منوط به احاطه کامل بر آراء آنان بدانند.

روایات مربوط به سفارش به رفتار مناسب و معاشرت با اهل تسنن، عمدتاً جنبه اخلاقی داشته و اساساً به منظور ارائه چهره‌ای مناسب راه حق و جذب اهل تسنن به مذهب جعفری صادر شده‌اند. همان گونه که حضرت می فرمودند: «مایه فخر ما باشید نه مایه ملامت و سرزنش ما...» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۱۹/۸۵)؛ اما در مسائل دینی، اهل بیت علیهم السلام همواره درصدد حفظ هویت شیعه بوده و راهکارهایی در این راستا ارائه کرده‌اند؛ از جمله فرمایش ایشان: «الرشد فی خلافهم» (کلینی، ۱۳۸۷، ۱۳/۱).

این موضع، رویکردی است که علمای عامه نیز برای حفظ مذهب خود اتخاذ کرده‌اند. در منابع آنان مواردی دیده می شود که علامه حلی رحمته الله علیه در کتاب «منهاج الکرامه» به گردآوری آن‌ها پرداخته است. به عنوان مثال، تسطیح قبور امری است که خود اهل سنت آن را سنت می دانند؛ اما چون این عمل به عنوان شعاری از سوی شیعیان معروف شده، از آن اجتناب کرده‌اند یا انگشتی به دست راست کردن را سنت می شمارند؛ ولی به دلیل ارتباط آن با شیعیان، آن را ترک کرده‌اند (حلی، ۱۴۲۱، ۶۸). از همین روست که امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی پنج مورد را از علائم مؤمن بر شمرده‌اند: پنجاه و یک رکعت نماز، زیارت اربعین، انگشت عقیق در دست راست کردن، پیشانی بر خاک نهادن و جهر به «بسم الله الرحمن الرحیم» در نماز (طوسی، ۱۳۶۴، ۵۲/۶).

نوعاً روایات موجود بدون در نظر گرفتن فقه اهل سنت و با عنایت به دیگر روایات معصومین علیهم السلام و همچنین آیات گویای مراد حضرات معصومین است و می توان ادعا کرد ظهور کلام اهل بیت علیهم السلام مؤثر از فضای حاکم نیست.

از آنچه بیان شد، روشن می شود که سکوت معصومین علیهم السلام نسبت به آراء عامه، دال بر تأیید و رضایت آنان نیست. در روایتی آمده است:

«شیعیان قبل از امام باقر علیه السلام مناسک حج و مسائل حلال و حرام را نمی شناختند تا زمانی که حضرت برای آنان این مسائل را تبیین فرمودند و مردم عامه محتاج شیعیان شدند...» (کلینی، ۱۳۸۷، ۵۹/۳).

بنابراین در دوره سکوت پیش از امام باقر علیه السلام نمی توان چنین نتیجه گرفت که آن حضرت به احکام جاری رضایت داشته و آن را درست می دانسته اند. بلکه فضای حاکم و شرایط تقیه مانع از بیان آزادانه نظرات اهل بیت شده بود؛ از این رو، سکوت به معنای تأیید نیست. این نکته در جهان امروز نیز به خوبی قابل مشاهده است، چرا که در هر جامعه و نظام سیاسی گروه هایی مخالف وجود دارند که نسبت به بسیاری از مسائل سکوت می کنند و این سکوت ها در بسیاری موارد ناشی از مصلحت اندیشی است. علاوه بر این، عدم ردع و سکوت معصومین علیهم السلام زمانی دال بر تأیید نظر آنان است که عمل شیعیان به آراء عامه محرز باشد؛ در غیر این صورت، سکوت دال بر رضا نخواهد بود؛ اما چگونه می توان این امر را احراز کرد در حالی که برخی از کلمات حضرات معصومین، دال بر ردع کلی از مراجعه و پیروی از اهل تسنن است؛ مانند کلام معروف حضرت که فرمودند: «الرشد فی خلافهم» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ۸/۳) که نشان دهنده بر حذر داشتن شیعیان از رجوع به عامه است و همین مقدار برای نهی آنان از عمل به نظر اهل تسنن کافی است.

این نکته در تمامی روایات قابل تعمیم است و تفاوتی میان روایات افتائی و تعلیمی وجود ندارد؛ زیرا بر حذر داشتن شیعیان از پیروی از مسائل شرعی اهل سنت، کلی بوده و امکان تأثیرگذاری آن در نوع روایات منتفی است.

۲/۲. دیدگاه دوم: انکار کلی قرینیت آراء عامه در استنباط احکام

طبق نظریه انکار کلی قرینیت آراء عامه در استنباط احکام، هرگونه تأثیر مبنایی فقهی اهل تسنن در فهم روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام به طور کامل انکار شده است. این دیدگاه بر این اساس استوار است که تلاش ائمه معصومین علیهم السلام بر این بود که شالوده فقه امامیه کاملاً مبری از فقه عامه شکل گیرد. این نگرش، نقطه مقابل نظریه تأثیر مدعی است و رد کامل آن محسوب می شود. از جمله مؤیدات این دیدگاه، کنار گذاشته شدن روایات موافق با آراء اهل تسنن در فرض تعارض است. استاد احمدی شاهرودی می گوید:

«اینکه گفته شود احادیث شیعه به منزله حاشیه بر فقه عامه است و در نتیجه بدون

احاطه بر آراء عامه درک درستی از احادیث اهل بیت شکل نمی گیرد و یا عدم ردع ائمه علیهم السلام به منزله تأیید آنان است، این سخن از اساس اشتباه است؛ زیرا در روایات دلیلی بر این مورد یافت نمی شود و به خاطر فضای تقیه ای حاکم، از عدم ردع نمی توان تأیید ائمه را نتیجه گرفت. هرچند ما یک مطلب را قبول داریم که با توجه به اینکه در آن زمان حکومت به دست شیعیان نبود و مسئله ای (مثل خون دماغ شدن وضو را باطل می کند) در جامعه وجود داشته است و خیال می کردند که این حکم ائمه است، این سؤال را از ائمه پرسیده اند. نه اینکه فرمایش ائمه علیهم السلام حاشیه به حرف آنان باشد» (پرسش نگارنده از استاد احمدی شاهرودی ۱۴۰۲/۱۰/۲۰).

استاد عابدی با تأکید بر استقلال فقه امامیه می گویند:

«یکی از چالش های پیش رو در مسیر استنباط تأثیر و تأثر از حوزه های رقیب است. در طول تاریخ همواره عمل علمای شیعه نشانگر استقلال فقه امامیه بوده است. به عنوان مثال سید مرتضی در قرن پنج داعیه این را داشت که اصول فقه شیعه باید مستقل شود و در مقدمه کتاب الذریعه بیان می دارد که «این کتاب را مستقل نگاشته ام نه مانند آنچه در کتب قوم آمده است» (شریف مرتضی، ۱۳۴۸، ۵/۱). در بین قدمای فقهای ما نیز اگر کتب فقه مقارن نگاشته می شد به معنای حاشیه بودن فقه امامیه بر عامه نبود، بلکه هدف دفاع از فقه امامیه بود» (عبدی، ۱۴۰۱، <http://research.markazfeqhi.com/content>).

بررسی قرینیت آراء
عامه در فهم روایات
فقهای اهل بیت علیهم السلام

۲/۲/۱. ادله دیدگاه دوم

۲/۲/۱/۱. روایات کتابت حدیث

روایات متعددی از ائمه علیهم السلام اصحاب را به نوشتن احادیث و حفظ آنها برای نسل های بعدی سفارش می کنند (کلینی، ۱۳۸۷، ۵۲/۱)؛ اما در هیچ یک از این روایات اشاره ای به ثبت یا یادآوری آراء عامه به منظور فهم بهتر این احادیث نشده است. اگر فهم این روایات واقعاً منوط به چنین نکته ای بود و احادیث به گونه ای تعلیق یا حاشیه بر فقه عامه تلقی می شدند، ضروری بود که این موضوع به اصحاب تذکر داده شود، وگرنه نقض غرض خواهد بود.

۲/۲/۱/۲. ارائه روایات به مناطق مختلف

چنان که در ابتدای این تحقیق بیان شد، فضای فقهی حاکم بر مناطق مختلف جهان اسلام، متفاوت از یکدیگر بوده است. با این حال، روایاتی که در مدینه و در فضای خاص آن صادر می شد، چه به صورت مکتوب و چه به صورت شفاهی، به سایر مناطق جهان اسلام - که محل سکونت شیعیان بوده اند - منتقل می گردید، درحالی که مخاطبان این روایات در آن مناطق، التفاتی به جو فقهی حاکم بر مدینه نداشتند. با وجود این، هیچ گونه ردع و منعی از سوی ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به چنین انتقال و تکثیری از روایات صادر نشده است. این نکته به روشنی دلالت دارد بر اینکه فقه عامه به عنوان بخشی از فضای حاکم، قرینه ای برای فهم روایات اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی شود.

تا عصر شیخ طوسی، کتب فقهی نگاشته شده توسط فقهای امامیه عمدتاً متشکل از نقل عین متون روایات بود. این روایات، همان متونی بودند که در اختیار عموم مردم نیز قرار می گرفت و شیعیان بر اساس همین متون، وظایف شرعی خود را می شناختند و به آن عمل می کردند. حتی کتاب ارزشمند من لایحضره الفقیه نیز با همین هدف و نیت تألیف شده است. این واقعیت تاریخی نشان می دهد که در ارتکاز فقههای نزدیک به عصر صدور، فهم روایات نیازی به رجوع به فقه عامه نداشته و اصولاً فقه اهل سنت به عنوان قرینه ای برای کشف مراد از این روایات تلقی نمی شده است.

بررسی متون فقهی فقهای امامیه به خوبی نشان می دهد که اصحاب، در فهم متون فقهی، نیازی به مراجعه به مسائل تاریخی از جمله آراء عامه احساس نمی کردند. حتی در آثاری که به سبک فقه مقارن نگاشته شده اند، هیچ اشاره ای به تأثیر آراء اهل سنت در تبیین روایات موجود دیده نمی شود.

۲/۲/۲. نقد ادله دیدگاه دوم

ادله ای که در تأیید این دیدگاه مطرح شد، در این بخش مورد ارزیابی و تحلیل قرار می گیرد.

تمسک به روایاتی که بر ثبت و اشاعه احادیث اهل بیت علیهم السلام تأکید دارند و

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸

۱۴۰۴

۲۴

همچنین روایاتی که رشد را در مخالفت با اهل تسنن معرفی می کنند، برای انکار هرگونه تأثیر، صحیح نیست؛ زیرا روایات مربوط به اشاعه، در مقام بیان جزئیات نشر و چگونگی فهم روایات نیستند و در خصوص اینکه چه عواملی در فهم احادیث نقش دارند، سخنی به میان نیاورده اند. چه بسا در برخی موارد، تمسک به عقل یا مراجعه به فتاوی اهل سنت در فهم بهتر روایت مؤثر باشد. به هر حال، این دسته از روایات در صدد بیان چنین جزئیاتی نیستند.

ارائه روایات به فقهای بلاد دیگر و همچنین عرضه آن ها به عموم مردم در کتب فقهی قدیم، حاکی از آن است که فهم غالب روایات ائمه اطهار علیهم السلام بی نیاز از رجوع به قرائن منفصلی همچون فقه اهل سنت بوده است. با این حال، این مطلب به معنای نفی مطلق نیاز به قرائن منفصل در همه موارد نیست؛ چه بسا روایاتی وجود داشته باشند که فهم صحیح آن ها متوقف بر رجوع به قرائن بیرونی بوده و فقهی در فهم چنین روایتی دچار خطا شده و آن را با دیگران نیز در میان گذاشته باشد.

اهتمام فقها بر استقلال فقه امامیه، بدون تردید خارج از دایره افراط و تفریط بوده است؛ چنان که در موارد خاصی که رجوع به آراء اهل سنت مفید و راهگشا بوده، این رجوع در فقه ما وجود داشته است.

بررسی قرینیت آراء
عامه در فهم روایات
فقهی اهل بیت علیهم السلام

۲/۳. دیدگاه سوم: تأثیر حداقلی آراء عامه

نظریه ای دیگر که مورد پذیرش بسیاری از فقهاست آن است که آراء عامه در فقه امامیه بی تأثیر نیست؛ زیرا جو و فضای حاکم بر زمان صدور روایات، در شکل گیری سؤالات اصحاب و نیز در به کارگیری برخی اصطلاحات فقهی که متأثر از فقه اهل سنت بوده اند، مؤثر بوده است. با این حال، این تأثیر به گونه ای نیست که فهم روایات اهل بیت علیهم السلام را به طور کلی وابسته به آگاهی از آراء اهل سنت سازد.

به عنوان نمونه، در برخی روایات اصطلاحاتی به کار رفته است که این احتمال را به وجود می آورد که ناشی از جو فقهی زمان صدور روایت باشد یا گاهی در مفاد روایتی ابهامی دیده می شود که احتمال وجود نکته ای ذهنی نزد راوی یا مخاطب را تقویت می کند؛ نکته ای که ممکن است متأثر از دیدگاه های فقهی اهل سنت بوده

باشد. در چنین مواردی، رجوع به آراء فقهی رایج در آن زمان می‌تواند در رفع ابهام مؤثر واقع شود؛ بنابراین، رجوع به دیدگاه‌های اهل سنت در فقه شیعه، به صورت عام و دائمی مطرح نیست، بلکه اختصاص به موارد خاصی دارد که در آن‌ها وجود ابهام در روایت، ناشی از احتمال تأثیر فضای فقهی زمان صدور روایت، محتمل باشد. امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب «الاجتهاد و التقلید» درباره رجوع به آراء عامه چنین می‌نویسند:

«فحص از آراء و فتاوی عامه در فرض تعارض اخبار برای حل تعارض نیاز است و گاهی نیز این فحص از اخبار آن‌ها در فهم احکام تعین پیدا می‌کند» (خمینی، ۱۴۲۶ق، ۱۷).

از تعبیر «گاهی» فهمیده می‌شود که ایشان قائل به تأثیر حداقلی آراء عامه در فهم روایات اهل بیت علیهم السلام هستند و مواردی که نیازمند تحقیق است، لابد محل وجود ابهام و سؤال است.

۱/۳/۲. ادله دیدگاه سوم

دیدگاه سوم مبتنی بر تفصیل در مراجعه به اهل سنت در برخی مسائل است؛ مسائلی که فقیه در آن‌ها احساس می‌کند نکته‌ای ابهام‌آمیز در روایات وجود دارد و می‌تواند با رجوع به اهل تسنن آن ابهام را برطرف سازد. بر این اساس، اعمال فقاقت در همه مسائل متوقف بر دانستن آراء عامه نیست.

این دیدگاه، با رد دیدگاه اول و دوم قابل نتیجه‌گیری است و نیازمند استدلال خاصی نیست؛ چرا که آنچه از رد دو دیدگاه پیشین باقی می‌ماند، این است که نه قرینیت فقه اهل تسنن به صورت کلی قابل قبول است و نه رد کلی آن.

از تطبیق سیره عقلانی در فهم متون چنین حاصل می‌شود که در مواردی که ظهور روایت مستقر و به گونه‌ای باشد که از نظر عقلا کاشف نوعی از مراد گوینده باشد، ظهور حجت است و اکثر روایات ما نیز چنین‌اند؛ اما در مواردی که چنین ظهوری از متن حاصل نشود و فقیه اطمینان به مراد پیدا نکند، این حالت مشمول اصالة الظهور نیست و نیازمند جستجوی بیشتر قرائن برای فهم صحیح روایت است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
۱۴۰۴

۲۶

در موارد ابهام نیز مراجعه به روایات و فضای فقهی معمولاً رافع ابهام است (شیری، ۱۴۰۳، فروردین). (https://eitaa.com/mj_shobeiri)

ظهور معیار عمل به روایات است و در مواردی که روایات دارای ظهور متعارف باشند، معتبر است؛ اما در مواردی که روایت دچار اجمال و ابهام باشد و مراجعه به روایات دیگر و همچنین کلمات و نظرات فقهای امامیه نتواند ابهام را رفع کند و احتمال داده شود که جو حاکم و فقه عامه می تواند قرینه‌ای برای فهم درست روایت باشد، عقلانی بودن رجوع به فقه اهل تسنن قابل انکار نیست. مراجعه به سیره فقها در استنباط مسائل مختلف نیز مؤید همین نکته است که فقها در برخی مسائل به کلمات و نظرات اهل تسنن مراجعه کرده‌اند تا مراد را مشخص کنند. می‌توان گفت آنچه در اثبات نظریه سوم اهمیت اساسی دارد، رد نظریه اول و نظریه دوم است و اثبات نظریه سوم در این فرض، نیازمند تلاش علمی گسترده‌ای نیست.

نکته‌ای که برای تکمیل نظریه سوم ضروری است، مشخص کردن مواردی است که فهم صحیح روایت منوط به مراجعه به فقه اهل سنت می‌شود. در این راستا می‌توان نمونه‌هایی از مواردی را که فقیه را دچار ابهام و سردرگمی می‌کند، ذکر کرد.

بررسی قرینیت آراء
عامه در فهم روایات
فقهی اهل بیت علیهم السلام

۳. موارد ابهام

در این قسمت، نمونه‌هایی از ابهاماتی، مطرح می‌گردد که لازم است یا می‌توان برای رفع آن‌ها به منابع فقه اهل سنت مراجعه کرد.

۳/۱. وجود اصطلاحات خاص مبهم

در برخی روایات، اصطلاحات خاصی به کار رفته که با توجه به سیاق روایت، معنای واضح و روشنی به دست نمی‌آید و مراجعه به اهل لغت نیز ابهام را برطرف نمی‌کند؛ در این موارد، مراد دقیق پرسش‌کننده یا پاسخ‌حضرت مشخص نیست و احتمال دارد که رجوع به فقه اهل سنت در فهم درست این اصطلاحات و رفع ابهام مؤثر باشد.

برای نمونه، در برخی روایات از «تثویب» در اذان نهی شده است؛ با مراجعه

به اقوال عامه مشخص می‌شود که منظور از تئویب در اذان، همان گفتن عبارت «الصلاة خير من النوم» است. همچنین در روایات آمده است: «نهى النبي عن بيعين فى البيع» (نوری طبرسی، ۱۹۹۸م، ۳۱۳/۱۳)؛ برای درک دقیق معنای «بیعین فی البیع» نیز می‌توان به اقوال اهل سنت مراجعه کرد (شوپایی جویباری، ۱۳۹۸، <https://www.eshia.ir/1398>، <https://www.feqh/report/asatid/Shopaei>).

در روایات غیر فقهی نیز ممکن است مواردی وجود داشته باشد که اصطلاح یا مفهوم آن مشخص نباشد و نیازمند مراجعه به کلمات و متون اهل سنت باشد. آقای سید جواد شبیری می‌گوید: در روایتی در کتاب «بصائر الدرجات» از امام رضا علیه السلام سؤال می‌شود درباره «السيف الذي أخذه طوسي»؛ پرسشی که ابهام دارد و مراد دقیق آن محل اختلاف است. در این گونه موارد، مراجعه به وقایع و حوادث زمانه که خود دارای داستان مفصل است، می‌تواند معنای درست را روشن سازد (ر.ک. شبیری، پنجشنبه ۱۶ فروردین ۱۴۰۳، https://eita.com/mj_shobeiri).

۳/۲. امر در مورد سبق حرمت یا توهم حرمت

امر نسبت به فعلی که قبل از آن امر، حرام بوده یا مخاطبین نسبت به آن چنین توهمی داشته‌اند که حرام است، دال بر وجوب نیست (صدر، ۱۴۱۷ق، ۱۱۸/۲). بر همین اساس، برای درک وجود چنین توهمی در نزد مخاطبین حضرات معصومین، فضای فقهی اهل سنت می‌تواند کمک کننده باشد. البته در بیشتر موارد، قرائن روایی و فقهی امامیه خود ظهور روایات را مشخص می‌سازد؛ اما ممکن است برخی موارد همچنان نیازمند مراجعه به فقه اهل سنت باشند.

مرحوم بروجردی می‌نویسد: به‌عنوان مثال در مورد جواب سلام در نماز، چون اهل سنت جواب سلام را واجب نمی‌دانند، اگر امری از جانب امام علیه السلام صادر شود، صرفاً جواز و مشروعیت آن را می‌رساند (طباطبایی بروجردی، ۱۴۲۰ق، ۳۸۵/۲) یا در مورد نافله صبح، اهل سنت زمان ادای آن را بعد از طلوع فجر می‌دانند؛ بنابراین امری که در روایات وارد شده است، بیانگر این است که خواندن این نماز قبل از فجر نیز جایز است و فقط مشروعیت آن را نشان می‌دهد (طباطبایی بروجردی، ۱۴۲۰ق، ۱۸۱/۱). این دو

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
۱۴۰۴

۲۸

مورد در واقع مصداق «امر بعد از توهم حظر» است. بنابراین، در مواردی که فقیه پس از رجوع به قرائنی که در فقه ما موجود است، همچنان احساس کند ظهور امر یا نهی از اتقان و استقرار کافی برخوردار نیست و احتمال دهد رجوع به فقه اهل سنت می‌تواند ظهور را متقن‌تر سازد، لازم است به فقه اهل سنت مراجعه کند.

۳/۳. تکرار یک سؤال خاص

در برخی موارد ممکن است یک سؤال چندین بار تکرار شود که احتمالاً نشان‌دهنده اهمیت یا اختلاف نظر درباره آن مسئله در آن زمان بوده است. اگر پاسخ حضرت دارای ابهام باشد و مراجعه به فقه و روایات ما نتواند ابهام را رفع کند، بعید نیست که رجوع به فقه و روایات اهل سنت منشأ سؤال و علت تکرار آن را روشن ساخته و به رفع ابهام کمک نماید.

برای نمونه، در روایتی حفص از معنای «استطاعت» سؤال می‌کند و پس از پاسخ حضرت، دوباره می‌پرسد: «فَقَالَ لَهُ حَفْصُ الْكُنَاسِيَّ فَإِذَا كَانَ صَحِيحًا فِي بَدَنِهِ مُخَلِّي سُرْبُهُ لَهُ زَادُ وَرَاحِلَةٌ فَلَمْ يَحْجْ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ؟ قَالَ: نَعَمْ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲۶۷/۴).

خلاصه کلام این است که شخصی که شرایط استطاعت را دارد؛ ولی حج به‌جا نمی‌آورد، آیا مستطیع محسوب می‌شود؟ این تکرار سؤال منشأ ابهام شده است و پرسش اصلی این است که مراد دقیق سائل چیست؟ برخی چنین توجیه کرده‌اند که منظور از سؤال دوم این است که شخص شرایط حج دارد؛ ولی حج انجام نداده و شرایط از دست رفته است، آیا در این حالت حج بر او مستقر است؟ (مجلسی اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۵/۵).

سید جواد شبیری می‌نویسد: «در آن زمان مسئله‌ای کلامی مطرح بود مبنی بر اینکه آیا استطاعت همراه با فعل است یا قبل از فعل و راوی خواست نظر حضرت را در این شبهه جویا شود؛ لذا این سؤال ماهیتی کلامی دارد» (شبیری، پنجشنبه ۱۶ فروردین ۱۴۰۳، https://eitaa.com/mj_shobeiri).

مناشی دیگری نیز ممکن است باعث ابهام شوند؛ مثلاً سؤالی درباره موضوعی

که به نظر بسیار بدیهی می‌آید، یا نکاتی از این دست که می‌توان با جستجو در روایات به آن‌ها دست یافت.

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد نتایج زیر حاصل می‌شود.

در مسئله مورد بحث، به‌طور کلی سه مبنا وجود دارد: دیدگاه اول صدور احادیث را کاملاً متأثر از فضای موجود و احاطه فقه عامه در زمان صدور می‌داند؛ دیدگاه دوم به صورت سلبی، تأثیر آراء و فضای حاکم را در صدور روایات نفی می‌کند و دیدگاه سوم، با رویکردی تفصیلی، تنها در فرض اجمال روایت و عدم رفع آن توسط سایر روایات امامیه و کلمات فقها و با وجود احتمال قرینه‌ای خاص در فقه اهل تسنن، رجوع به آراء عامه را برای رفع اجمال لازم می‌داند.

مهم‌ترین اشکالی که در اعتبار روایات بدون مراجعه به اهل سنت مطرح می‌شود، احتمال خدشه در ظهور روایات است؛ اما با توجه به سیره عقلاء، چون در نزد عقلاء، اعتبار ظهور بسته به قرائن منفصل نیست؛ بنابراین ظهور به دست آمده از روایات معتبر است و احتمال وجود قرینه مخالف در میان اهل تسنن، مانع اعتبار ظهور نخواهد بود.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
۱۴۰۴

۳۰

با این حال، در مواردی که ظهور روایت مخدوش بوده و ابهاماتی در آن وجود دارد و قرائن موجود در میان روایات و فتاوی امامیه قادر به رفع ابهام نیست، رجوع به فقه اهل سنت می‌تواند ابهام را رفع کند. عمل فقهای امامیه در طول تاریخ نیز نشان می‌دهد که فقه و روایات ما برای آنان حاشیه بر فقه عامه نبوده و بیشتر مسائل بدون مراجعه به آراء اهل سنت استنباط شده است؛ این فهم آنان ناشی از اعتقاد به اعتبار ظهور در نزد عقلاء بوده است.

سکوت اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به جو حاکم را نمی‌توان همیشه دال بر رضایت و تأیید فضای موجود دانست؛ زیرا این فضا غالباً اقتضای تقیه داشته است. بر این اساس، تنها در مواردی که فتوا یا رأی از اهل تسنن در میان شیعیان رواج یافته و امکان نهی آن در دوران حضور معصومین علیهم‌السلام فراهم بوده است، سکوت آنان دلالت بر

رضایت خواهد داشت.

در فرض تعارض روایات، رجوع به آراء عامه و اتخاذ قول مخالف با آراء عامه در میان فقهای ما به عنوان یک مرجع پذیرفته شده است. همچنین، رجوع به فقه عامه در موارد ابهام نیز مقبول است؛ اما این میزان تأثیر باعث نمی شود که فقه امامیه به عنوان حاشیه یا ناظر بر فقه اهل تسنن قلمداد گردد.

منابع

ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). **من لایحضره الفقیه**. چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

احمدی، مجتبی و جمعی از نویسندگان. (۱۳۸۸). **چشم و چراغ مرجعیت**. چاپ دوم، قم: موسسه بوستان کتاب.

انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۸ق). **فوائد الأصول**. چاپ نهم، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). **وسائل الشیعه**. قم: موسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث. حسینی سیستانی، سید علی. (۱۴۴۰ق). **الربا**. تقریر السید هاشم الهاشمی، قم: اسماعیلیان.

حلی، یوسف بن مطهر (علامه حلی). (۱۴۲۱ق). **منهاج الکرامه فی معرفه الامامه**. مشهد: بی نا. خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۶ق). **الاجتهاد و التقليد**. چاپ دوم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار

امام خمینی (رحمه الله علیه).

شبیری زنجانی، سید موسی. (۱۴۱۹ق). **کتاب نکاح**. قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.

شبیری زنجانی، سید موسی. (۱۳۹۸). **مجموعه آثار آیت الله العظمی شبیری زنجانی**. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

شبیری، سید محمد جواد. (۱۴۰۳). **درس خارج**، کانال استاد،

https://eitaa.com/mj_shobeiri.

شریف مرتضی، ابوالقاسم سید علی بن حسین علم الهدی، (۱۳۴۸). **الذریعة الى اصول الشیعه**. تحقیق ابوالقاسم گرجی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

شوپایی جویباری، حسین، (۱۳۹۸). **سایت مدرسه فقاقت**.

<https://www.eshia.ir/feqh/report/asatid/Shopaei>.

صدر، سید محمد باقر. (۱۴۱۷ق). **بحوث فی علم الأصول**. چاپ سوم، قم: الدار الاسلامیه.

بررسی قرینیت آراء
عامه در فهم روایات
فقهی اهل بیت (علیهم السلام)

طباطبایی بروجردی، سید محمد حسین. (۱۴۲۰ق). **نهایة التقرير**. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
 طباطبایی، سید محمد کاظم. (۱۴۰۰). **تاریخ حدیث**. چاپ پنجم، قم: دارالحدیث.
 طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. (۱۳۶۴). **تهذیب الاحکام**. ایران: دارالکتب الاسلامیه.
 عبدی، محمد حسین. (۱۴۰۱). **نشست استقلال فقه امامیه**. مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام،
 B2n.ir/g85251.

فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۷۰). **مصاحبه با آیت الله محمد فاضل لنکرانی**. فصلنامه حوزة شماره ۴۳ و ۴۴.

کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). **الکافی**. چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۷). **الکافی**. قم: دارالحدیث،
 مبلغی، احمد و سعید هلالیان. (۱۳۹۸). **درس خارج و گام‌های اجتهاد**. تهران: اشراق حکمت.
 مجلسی اصفهانی، محمد تقی. (۱۴۰۶ق). **روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه**. چاپ دوم، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.

مجلسی اصفهانی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). **بحار الانوار**. قم: دارالاحیاء التراث.
 مددی، سید احمد، **مصاحبه با سایت اجتهاد** پیرامون سابقه و ثمرات نگرش تاریخی در استنباط فقهی؛ سایت <https://www.ostadmadadi.ir/persian/article/12127>.

نوری طبرسی، میرزا حسین. (۱۹۸۸م). **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**. چاپ دوم، بیروت: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال یازدهم، شماره پیاپی ۳۸
 ۱۴۰۴

۳۲

References

- Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn ‘Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahduruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Mu’assasat al-Nash al-Islāmī li Imā‘at al-Mudarrisīn.
- al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl*. 5th. Qom: Majma‘ al-Fikr al-Islāmī.
- al-Ḥurr al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1993/1414. *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Tahṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. 2nd. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Ihya' a-Iturāth.
- al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 2000/1421. *Mihāj al-Kirāmat fī Ma'rifat al-Imāmat*. Mashhad.
- al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Sayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2005/1426. *al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Tehran: Mu’assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
- al-Ḥusaynī al-Sīstānī, al-Sayyid ‘Alī. 2019/1440. *Al-Ribā'*. Qom: Ismā'īlīyān.
- Shubayrī Zanjānī, Sayyid Mūsā. 2019/1398. *Majmū'ah Āthār Āyatullāh al-'Uzmā Shubayrī Zanjānī*. Markaz-i Taḥqīqāt Kāmpūtīrī-yi 'Ulūm-i Islāmī.
- Shubayrī Zanjānī, Sayyid Mūsā. 1998/1419. *Kitab-i Nikāḥ*. Qom: Mu'assisi-yi Pazhūhishī-yi Ra'y Pardāz.
- ‘Alam al-Hudā, ‘Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1969/1348. *al-Dharī'a ilā Uṣūl al-Sharī'a*. Tehran: Dānishgāh-i Tihārān (Tehran University).
- Shūpāyī Jūybārī, Ḥusayn. 2019/1398. <https://www.eshia.ir/feqh/report/asatid/Shopaei>
- Shahīdīpūr Zanjānī, Muḥammad-Taqī. *Durūs al-Ustād*. <https://www.eshia.ir/feqh/report/asatid/shahidi>
- al-Ṣadr, al-Sayyid Muḥammad Bāqir. 1996/1417. *Buḥūth fī 'Ilm al-Uṣūl*. Mu'assasat Dā'irat al-Ma'ārif al-Islāmīyya.
- al-Ṭabāṭabā'ī al-Burūjirdī, al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn. 1999/1420. Nihāyat al-Taqrīr. Qom: Markaz Fiqh al-A'immat al-Athār.
- al-Ṭabāṭabā'ī, al-Sayyid Muḥammad Kāzīm. 2021/1400. *Tārīkh al-Ḥadīth*. 5th. Qom: Dār al-Ḥadīth.
- al-Ṭabarsī, Abū Maṣṣūr Aḥmad ibn ‘Alī. 1965/1386. *al-Ihtijāj 'Alā Ahl al-Lijāj*. Al-Najaf al-Ashraf: Dār al-Nu'mān lil Ṭibā'at wa al-Nashr.
- al-Tūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Tūsī). 1985/1364. *Tahdhīb al-Aḥkām fī Sharḥ al-Muqni'at lil Shaykh al-Mufīd*. Edited by Sayyid Ḥasan Khurāsānī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
- ‘Abdī, Muḥammad Ḥusayn. 2022/1401. *Nishasht-i Istiqlāl-i Fiqh-i Imāmīyah*. Qom: Markaz Fiqh al-A'immat al-Athār.

al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. 1991/1370. *Muṣāḥibih dar Faṣlnāmiḥ-yi Ḥawziḥ*, 43 & 44.

al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulayni). 2008/1429. *al-Kāfi*. 1th. Edited by Mu‘assasat Dār al-Ḥadīth. Qum: Mu‘assasat Dār al-Ḥadīth.

al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulayni). 1987/1407. *Uṣūl al-Kāfi*. Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī and Muḥammad Ākhundī. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

Aḥmadī, Muḥtabā and some of the Writers. 2009/1388. *Chim wa Chirāq-i Marja‘īyat*. 2nd. Irān: Mu‘assasat Bustān-i Kitāb.

al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-‘Allama al-Majlisī). 1982/1403. *Biḥār al-Anwār al-Jāmi‘a li Durar Akhbār al-A‘imma al-Aṭhār*. 2nd. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī.

al-Majlisī, Muḥammad Taqī (al-Majlisī al-Awwal). 1985/1406. *Rawḍat al-Muttaqīn fī Sharḥ Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Bunyād-i Farhang-i Islāmī-yi Kūshanpūr.

Madadī, Sayyid Aḥmad. <https://www.ostadmadadi.ir/persian/article/12127>.

al-Nūrī al-Ṭabasī, al-Mīrzā Ḥusayn (al-Muḥaddith al-Nūrī). 1987/1408. *Mustadrak al-Wasā‘il wa Mustanbaṭ al-Masā‘il*. Qom: Mu‘assasat Āl al-Bayt li Iḥyā’ al-Turāth.